



قاطعیت وی مقابل ضد انقلاب

مهم‌ترین علت برکناری قری قرنیه قاطعیتی بود که وی در قبال توطئه ضد انقلابیون در کردستان از خود نشان داد. گروه‌های فعال سیاسی دائماً تلاش می‌کردند تا قاطعیت قری را در دفاع از نظام جمهوری اسلامی، بویژه مبارزه با تجزیه‌طلبان کردستان، سرکوب و خشونت قلمداد کنند. در این زمان، از سوی گروه‌های مختلف سیاسی، قری به عنوان یکی از چهره‌های نظامی حکومت شاه مطرح می‌شد و سوابقش با بزرگ‌نمایی و سیاه‌نمایی هرچه شدیدتر در بیانیه‌ها و مطبوعات منعکس می‌شد. به‌رحال، نقش قری در مبارزه با ضد انقلابیون کردستان و بی‌توجهی او به دستور وزیر کشور وقت، مورد استناد فرآنیان هم قرار گرفت تا جایی که اکبر گودرزی در بازجویی‌های خود می‌گوید: «در رژیم فعلی، حتی وقتی وزیر کشور وقت که برای حل درگیری‌های کردستان همراه چند نفر از مقامات بدانجا رفته بود، از قری می‌خواست که عملیات نظامی را متوقف کند، اما او این مطلب را نپذیرفت.»

ریاست شهید سپهبد قری بر ستاد کل ارتش، قائم مقامی او را برعهده داشت درباره چگونگی استعفا یا برکناری شهید قری می‌گوید: «یک روز به من گفت استعفا می‌دهم. من که موقعیت او را درک می‌کردم برایش نوشتم. استعفا خود را به قم نزد امام راحل برد. امام استعفا او را گرفت و گفت خیر شما بفرمایید سرکارتان. چند روز بعد بازرگان ایشان را به دفتر خود دعوت کرد و گفت می‌خواهم شما را به عنوان سفیر به اسپانیا بفرستم. سرلشکر قری در پاسخ گفته بود اتفاقاً زمان شاه هم همین مسئولیت و همین کشور را برای من در نظر گرفته بودند که من نپذیرفتم. بازرگان گفته بود اگر بگویم استعفا را قبول کرده‌ام چه فرمایش داری؟ گفته بود من که به شما استعفا نادم، من به امام استعفا دادم. بازرگان گفته بود اگر بگویم که امام استعفا شما را پذیرفته است چه فرمایش داری که سرلشکر قری با شنیدن این حرف از همان دفتر بازرگان به من تلفن کرد و گفت من رفته‌م منزل دیگر نمی‌آیم.»



شود و ناصر فرید جایگزین او شود. اگرچه ستاد کل ارتش برکناری شهید سپهبد قری را اعلام کرده بود اما در واقع چند روز قبل از این ماجرا قری استعفانامه‌اش را خطاب به امام خمینی نوشته بود. شهید سپهبد قری رونوشت این نامه را هم به رئیس دولت موقت، مهندس مهدی سرلشکر محمدهادی شادمهر که در دوران

تهران معرفی ننماید، با وجود تمام ارادتی که به شخص حضرت آیت‌الله طالقانی و جناب‌عالی دارم، در مقابل خواست تعدادی اجنبی تسلیم نخواهم شد.» این قاطعیت که بعدها کاملاً مورد تأیید سران انقلاب قرار گرفت موجب شد که در ششم فروردین ۱۳۵۸ روزنامه‌ها اعلام کنند به دستور مهندس بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت، محمدولی قری از کار برکنار



ماجرای استعفا از ارتش در دوران بعد از انقلاب

تیمسار محمدهادی شادمهر از دوستان و همراهان قدیمی شهید

بعد از انقلاب یک روز به دیدن ایشان رفتم. مرا پشت میزش نشاندند و خودش رفت گوشه اتاق. دیدم پیکر است. پرسیدم: قضیه چیست؟ گفت: «من ۲۰ سال در ارتش نبودم، سران ارتش با اعدام شده یا فرار کرده یا پاکسازی شده‌اند، من هم از نیروهای جدید کسی را نمی‌شناسم!» گفتم: من هم ۱۰ سال است که بازنشسته شده‌ام و کسی را نمی‌شناسم. گفت: «به‌رحال رفاقت و برادری حکم می‌کند که کمک کنی.» من هم قبول کردم. من با لباس شخصی ساعت ۶ صبح می‌آمدم و ساعت ۱۲ شب به خانه برمی‌گشتم!

علت تضعیف ارتش

نسبت به ارتش سوءظن زیادی ایجاد شده بود و گروه‌های مختلف، با شیوه‌های کاملاً هدفمند، سعی می‌کردند ارتش را تضعیف کنند. ارتش ما طوری طراحی شده بود که با توجه به اهداف عراق - که خوزستان را یکی از استان‌های خود تلقی می‌کرد و در کلاس‌های مدارس خود هم پیوسته این نکته را آموزش می‌داد- پیوسته در فکر دفاع مؤثر در برابر حمله احتمالی عراق بودیم. گروه‌های معاند، کاملاً طبق نقشه، سازماندهی ارتش را به هم ریختند و نیروهای کارآمد ارتش را از صحنه خارج کردند!

ما همیشه احتمال جنگ‌افروزی عراق را می‌دادیم و تدابیر لازم را هم برای مقابله با آنهاجات عراق داشتیم. وابستگان نظامی ما در کشورهای غربی به‌خصوص عراق، دائم از تقویت غیرعادی ارتش عراق و تحولات آنها در مرزها گزارش‌هایی به ما می‌دادند. ما هواپیماهای «اف ۱۴» داشتیم که می‌توانست در آن واحد، پنج هدف را در زمین و هوا بزند! طرح ما این بود



ماجرای عصبانیت شاه از شهید قری

زنده یاد مهندس محمدرضا قری فرزند شهید

من در کل بیشتر از شش سال، پدرم را بیرون از زندان ندیدم. ایشان همه عمرشان یا در زندان بودند یا تحت نظر، اما همان زمانی را هم که کنار ما بودند، وجودشان بسیار مغتنم و لذت‌بخش بود. در این مقاطع، مادرم، کمبود حضور ایشان را به خوبی جبران می‌کردند. هر دوی آنها یک هدف داشتند و خود را برای هر محرومیتی آماده کرده بودند. بعد از زندان اول و اخراج ایشان از ارتش در سال ۱۳۳۶، ما تصور می‌کردیم ایشان را اعدام خواهند کرد! همیشه این بیم در دل ما وجود داشت و تمام اعضای خانواده، همواره آماده شنیدن بدترین خبرها درباره ایشان بودیم. شاید به همین دلیل بود که خبر شهادت ایشان هم برای ما چندان غیرمترقبه نبود. ایشان همان‌طور که دوستان زیادی داشتند، دشمنان قسم خورده‌ای هم داشتند.

الگوی عملی در تقید به احکام اسلامی

در خانواده ما همه نمازخوان بودند، اما پدر هیچ وقت ما را برای ادای نماز و دیگر عبادات، تحت فشار قرار نمی‌دادند. مهم‌ترین اصل این بود که خود ایشان به نماز سر وقت اهمیت زیادی می‌دادند و الگوی عملی در تقید به احکام اسلامی بودند. به همین دلیل ما بچه‌ها هم، تحت تأثیر ویژگی‌های ایشان قرار می‌گرفتیم و بی‌آنکه فشاری را احساس کنیم، مقید به رعایت حدود شرعی و نماز خواندن بودیم. یادم هست بچه بودم که از پدرم خواستم نماز خواندن را به من یاد بدهند که بسیار خوشحال شدند.

ارتباط با روحانیت

پدرم با روحانیت، مخصوصاً آیت‌الله مکارم شیرازی ارتباط داشتند و دیدارهای پدرم با حضرت امام هم از طریق ایشان صورت می‌گرفت. پدرم در مسجد حضرت علی(ع) با آیت‌الله مکارم در ارتباط بودند و همیشه کتاب‌های ایشان و مجله‌های مکتب اسلام را می‌آوردند و می‌خواندند. گاهی هم به قم و خدمت ایشان می‌رفتند. پدرم در تهیه پول برای مرمت ابنیه و اماکن متبرکه، مخصوصاً جمکران هم تلاش زیادی می‌کردند.

به نظر من سخت‌ترین دوران زندگی پدرم، بعد از زندان دوم ایشان بود. در آن دوران تنها ممر درآمد خانواده، امکانات مادی مادرم بود که از پدرشان به ارث برده بودند. اما پدرم و مادرم با همه وجود همه کمبودها، باز هم به مبارزه ادامه می‌دادند. هر وقت پدرم در منزل می‌آمدند، ما تصور می‌کردیم ایشان را دستگیر کرده‌اند، ولی خود ایشان از هیچ چیزی نمی‌ترسیدند و همواره آماده کشته شدن در راه هدفشان بودند. می‌گفتند که: یک بار یکی از بازرسان سازمان ملل با بانک جهانی به ایران می‌آمد و پدرم او را شبانه به جنوب تهران می‌بردند تا از نزدیک فقر و بدبختی مردم را ببینند و بدانند پول‌هایی که می‌دهند به جای اینکه صرف مردم بشود، صرف هزینه‌های غیرضروری شاه و دربار می‌شود. شاه موقی که این خبر را می‌شنود، بشدت عصبانی می‌شود و پدرم را مؤاخذه می‌کند که: چرا این کار را کردی؟ پدر می‌گوید: من واقعیت را گفتم، هر پرونده اختلاسی که زیر دست من می‌آید، ریشه‌اش به یکی از وابستگان به دربار می‌رسد! پدرم از امریکایی‌ها پدشان می‌آمد و می‌گفتند که: همه بدبختی‌های ما، حاصل سیاست‌های استعماری آنهاست. در سال ۶۱ بسیاری از مسئولان رده بالای ارتش از پدرم خواستند اظهار بی‌شعورانه کنند و به ارتش برگردند، ولی پدر قبول نکردند. بعد از زندان دوم، ظاهر آردشیر زاهدی و علم هم به ایشان پول فراوان و زمین و املاک در گرگان و استانداری آنجا را پیشنهاد می‌کنند که باز پدر قبول نمی‌کنند.



همه تلاش سپهبد قری این بود که ارتش را هر چه سریع‌تر بازسازی کند که دیدیم با او چه کردند! بالاخره به قدری آزارش دادند که یک روز به من گفت: استعفا مرا بنویس!

که در یک رویارویی احتمالی با عراق، می‌توانستیم در ظرف ۲۴ ساعت اول، کل نیروی هوایی عراق را فلج کنیم. ما در اهواز، همدان، کرمانشاه، خرم‌آباد و قزوین لشکر زرهی و در فلول پایگاه‌های قوی هوایی داشتیم. درد همین است که گرفتاری مسئولان در مسائل انقلاب از یک‌طرف و فرصت‌طلبی دشمنان انقلاب از سوی دیگر، باعث شد که نه تنها برای مقابله با این تحولات تدابیر لازم اندیشیده نشود، بلکه تا جایی که توانستند ارتش را تضعیف کردند! همه تلاش سپهبد قری این بود که ارتش را هر چه سریع‌تر بازسازی کند که دیدیم با او چه کردند! بالاخره به قدری آزارش دادند که یک روز به من گفت: استعفا مرا بنویس! من که موقعیت او را درک می‌کردم نوشتم، امضا کرد و آن را به قم برد و به حضرت امام داد. امام خمینی استعفا را قبول نکردند و گفتند: سرکارتان برگردید. چند روز بعد مهندس بازرگان ایشان را خواست و گفت: می‌خواهم شما را به عنوان سفیر به اسپانیا بفرستم. سپهبد قری جواب داده بود: اتفاقاً شاه هم به من چنین پیشنهادی کرد و نپذیرفتم. بازرگان گفته بود: اگر استعفا را قبول کنم چه حرفی داری؟ قری جواب داده بود: من خطاب به شما استعفا نده‌ام؛ به امام استعفا دادم. بازرگان گفته بود: اگر بگویم امام استعفا شما را قبول کرده‌اند، چه حرفی داری؟ سپهبد قری با شنیدن این حرف، از همانجا به من تلفن کرد و گفت: من می‌روم منزل و دیگر بر نمی‌گردم! من هم بلند شدم و از ستاد آمدم بیرون. می‌خواستند برایم ماشین بیاورند که گفتم: لازم نیست و خودم با تاکسی به خانه رفتم.

پرونده مشترک قری و آیت‌الله میلانی در ساواک

مهدی گیلانی پژوهشگر

یکی از فعالیت‌های شاخص شهید سپهبد قری، ارتباط با آیت‌الله میلانی بود؛ مرجع تقلید شجاع و مبارزی که در غیبت امام در دوره تبعید، محل رجوع مبارزین بود. جلال‌الدین فارسی در این خصوص می‌نویسد: «در مدت اقامت آقای میلانی در تهران، در میان افراد مختلفی که به خدمت ایشان شرفیاب می‌شدند، مرحوم سپهبد قری - که سرتیپ بازنشسته‌ای بود - شرفیاب می‌شود. وی قبلاً به اتهام تدارک کودتا دستگیر شده و چون جرمش به اثبات نرسیده بود، او را با معاونت اداره دوم ارتش برکنار و بازنشسته کرده بودند. با مشاهده شرایط سیاسی مساعد برای اقدام علیه شاه، ضمن تماس با مرحوم میلانی از امکان موفقیت در براندازی رژیم با ایشان صحبتی می‌کند. ضمناً یادآور می‌شود در جریان این کار عده زیادی کشته خواهند شد و از وجه شرعی چنین اقدامی که توأم با استقیال از شهادت یا کشته شدن عده‌ای خواهد بود، استفسار می‌نماید. آقای میلانی می‌فرمایند: «اگر با موفقیت توأم باشد اشکالی ندارد.» برای اینکه تماس آن شخصیت نظامی - با سابقه کودتایش - با این مرجع صدررژیم پنهان بماند واسطه‌ای میان خود قرار می‌دهند. این واسطه، مرتضی جزایری، از خویشاوندان نزدیک مرحوم میلانی است... قری و دو نفر از دستیارانش دستگیر شدند چون نمی‌توانستند او را مثل دیگران شکنجه کنند، او را بی‌خوابی می‌دادند که شکنجه‌ای طاقت‌فرساست. با وجود این، مرحوم قری چیز قابل توجهی نمی‌گوید. در این میان رابطه برخی مبارزین دیگر با آیت‌الله میلانی کارساز می‌گردد. قری و دو همکارش ممنوع‌الملاقات می‌شوند اما در آن ایام شهید دکتر باهنر، دوره محکومیت ۹ ماهه‌ای را در قزل‌قلعه می‌گذرانده است. قری در آنجا با ایشان تماس گرفته از ایشان می‌خواهد پس از آزادی، پیامی را در این زمینه به آیت‌الله میلانی برسانند که میزان اعتراف او چقدر بوده است.»

منابع:

- مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- سایت معارف جنگ
- پژوهشکده تاریخ معاصر
- مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی
- کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ارتشبد حسین فردوست



آیت‌الله جعفر سبحانی، شهید دکتر محمدجواد باهنر و آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی